



IRISEKAI



T.me/IriSekai



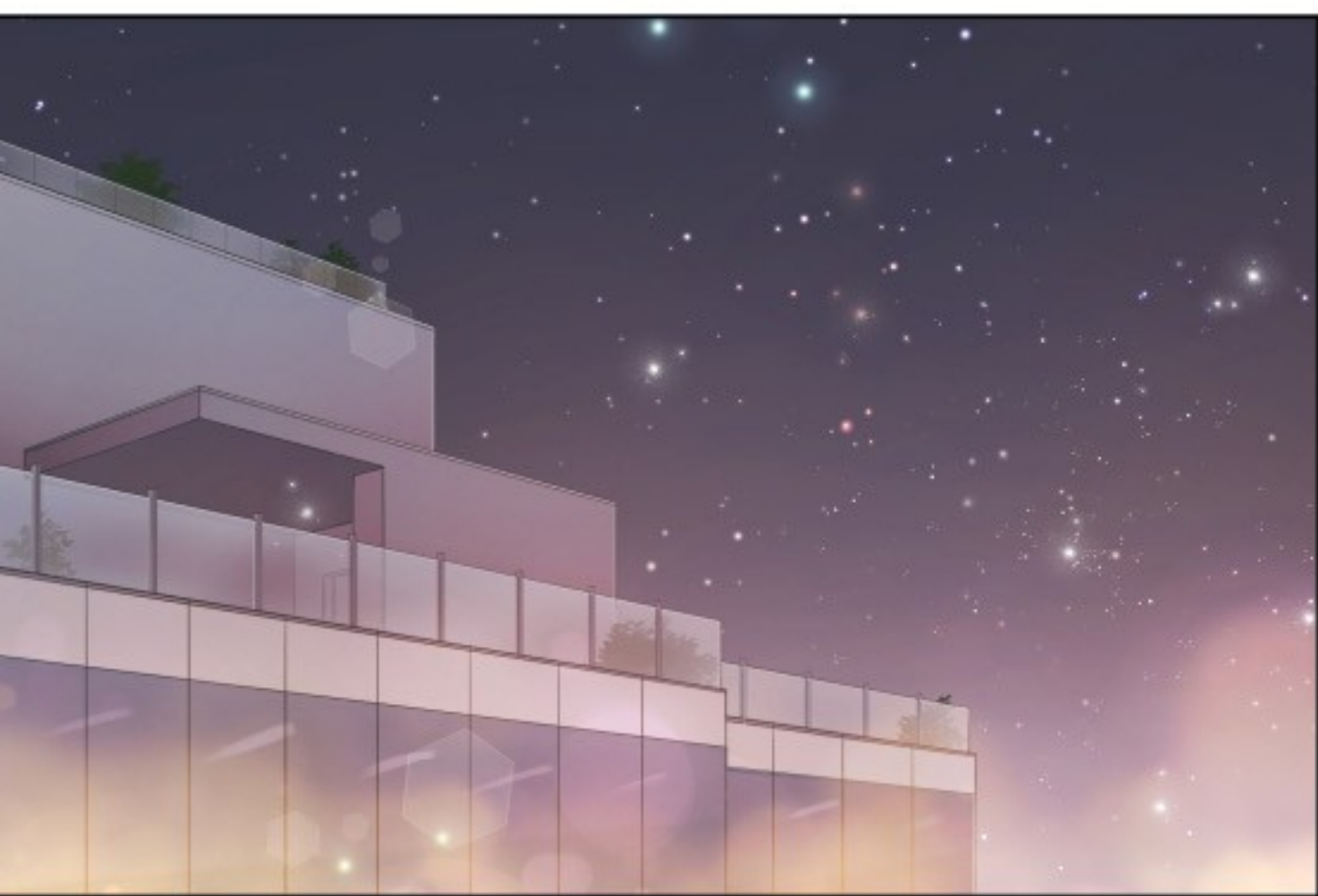
instagram.com/IrisSekai

Vera
Robin
Robin

مترجم:

کلینر:

تایپیست:





دیکھ نمیخواهم
توی عمرم اسم
او ک سوئگ هی رو
بشنوم.

멍..



انتظار
نداشتیم اینجوری
بینمیش.

درسته.
خیلی وقته همو
ندیده بودیم.



گروه جی،
کانگ وون هو



فروشگاه های
زنجیره ای جی،
کانگ سون جه



جی نتچرال،
ما جین ته

آقا شون

ورا: زن و شوهر چقدر بهم میان!
قبول ندارین دوتا شون میمونن؟

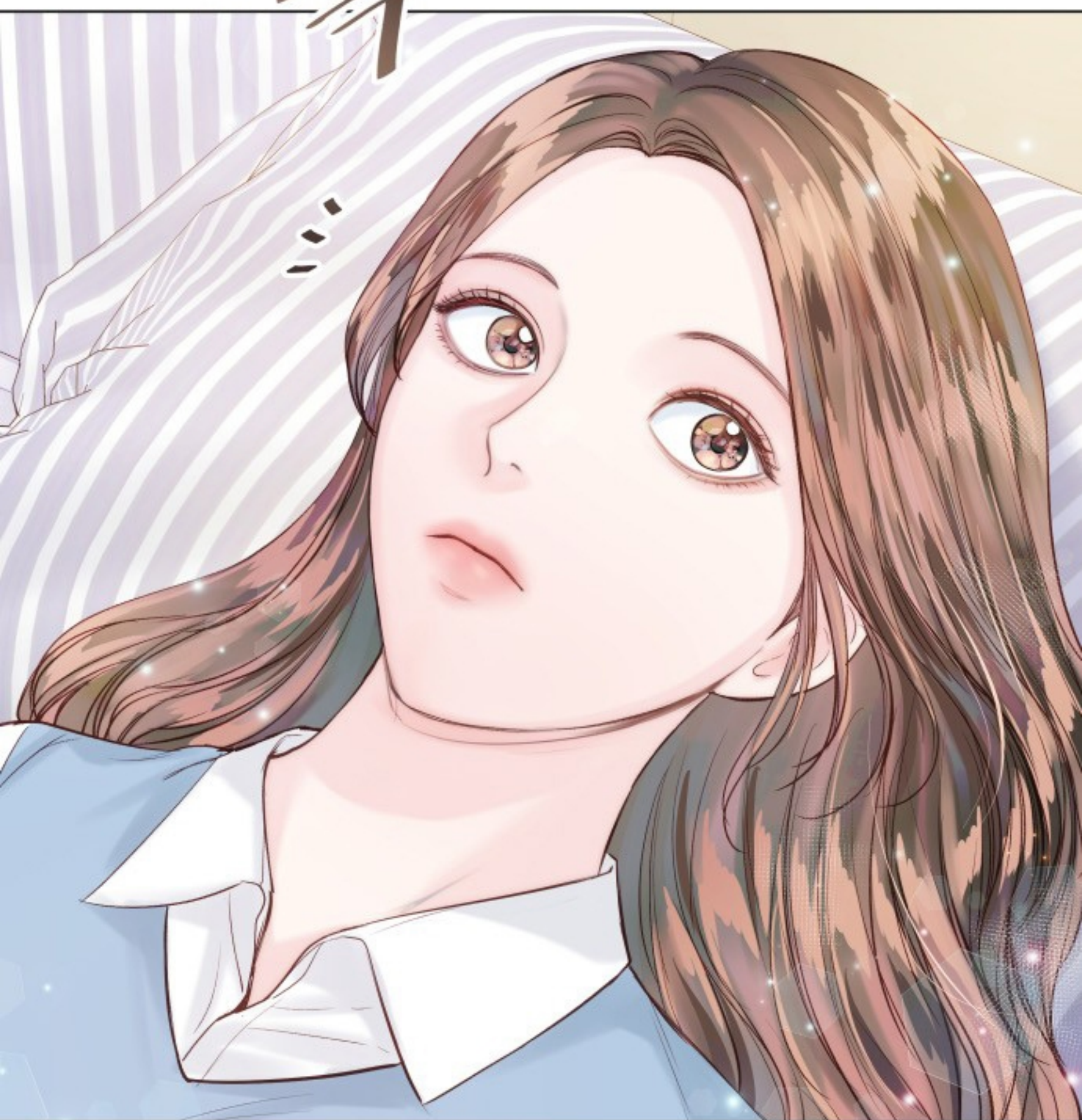
مطمئناً
یه روزی دوباره
میبینمش.



*C1 خدا



444



چه اتفاقی توی
مغازه افتاد؟





ها؟
چطوری درباره‌اش
فهمیدی؟

부스스..

سر راهم
یه سری بهش
زدم



و کارمندای
اونجا یه چیزایی
بههم گفتن.

هههههههه



خیلی ترسیدی،
نه؟

نخیرم.
خیلی هم اوکی
بودم.

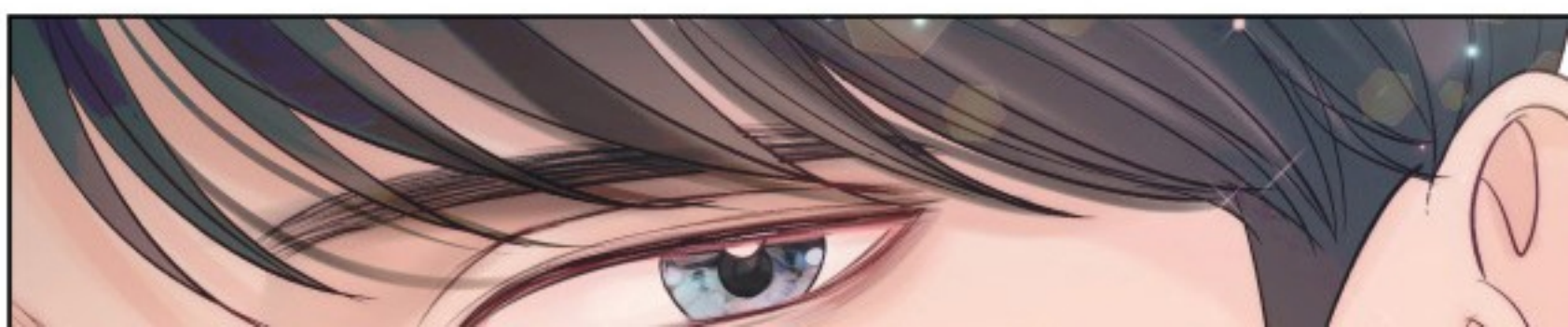




اوکی، ها؟



.....





اینقدر

ساکت نباش. چرا
همه چیو بهم
نمیگی؟



ایکاش
میشد یکم بهم

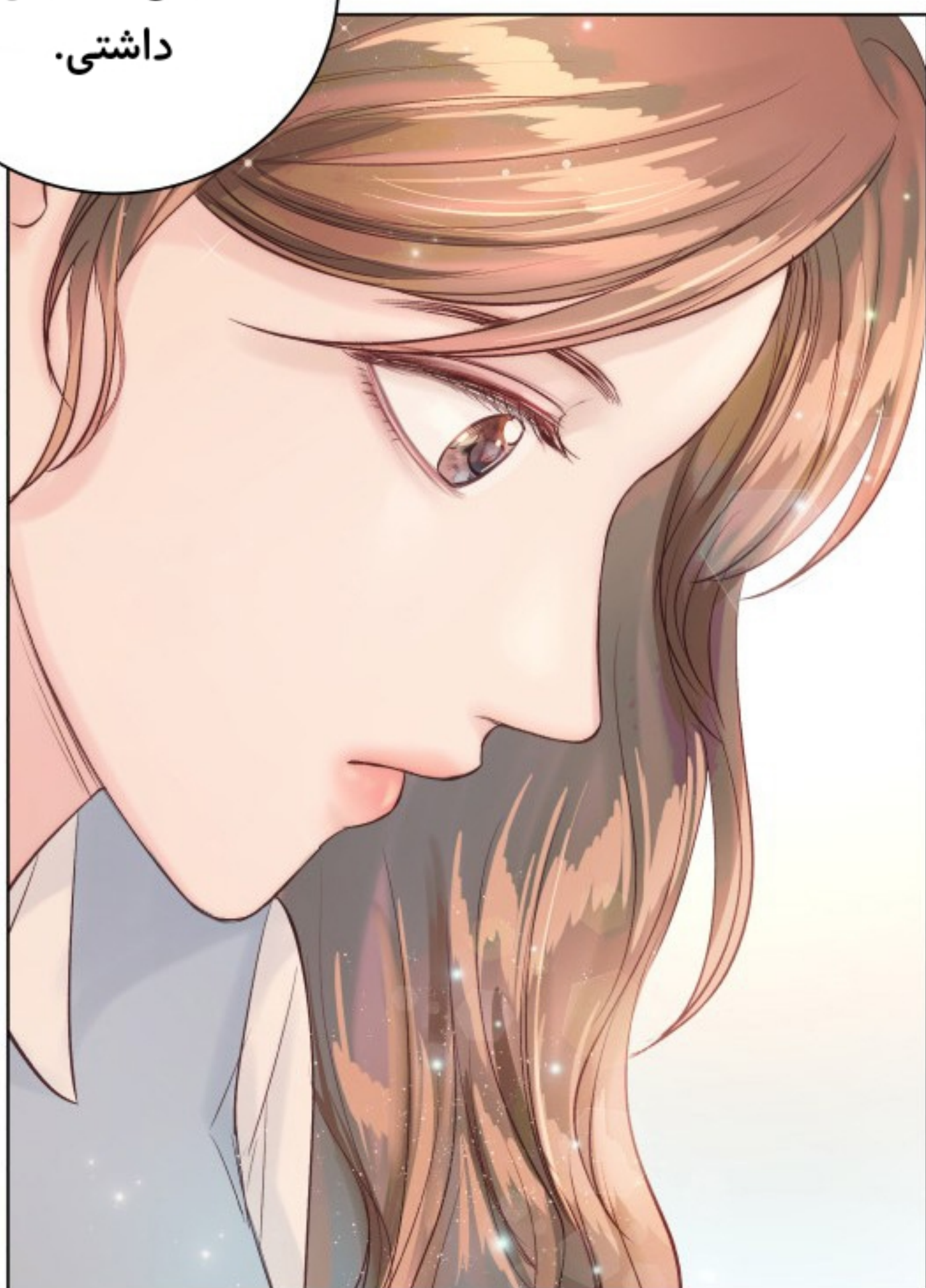
تکیه کنی.

مهم نیست
چی باشه



من
هر کاری بخوای
برات میکنم.

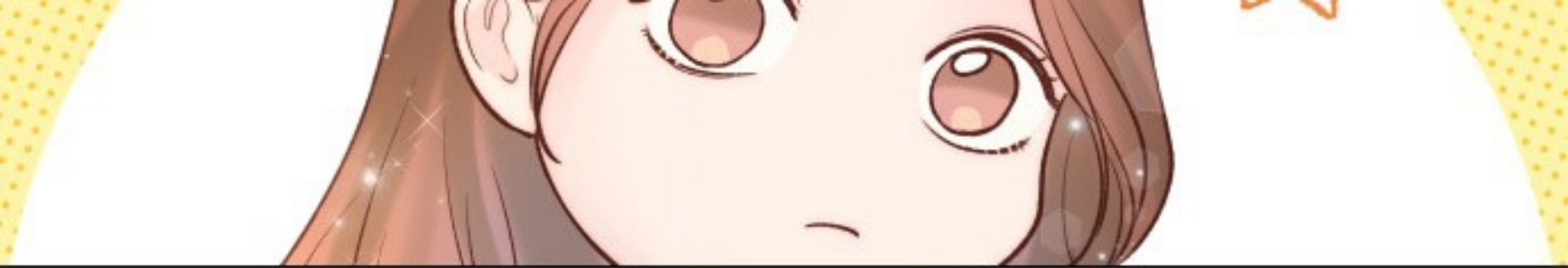
پس حتما
خیلی استرس
داشتی.





اون آدمای عوضی
رو باید گرفت یه کتک
حسابی زد. حق شون
کمتر از این نیست!





피식

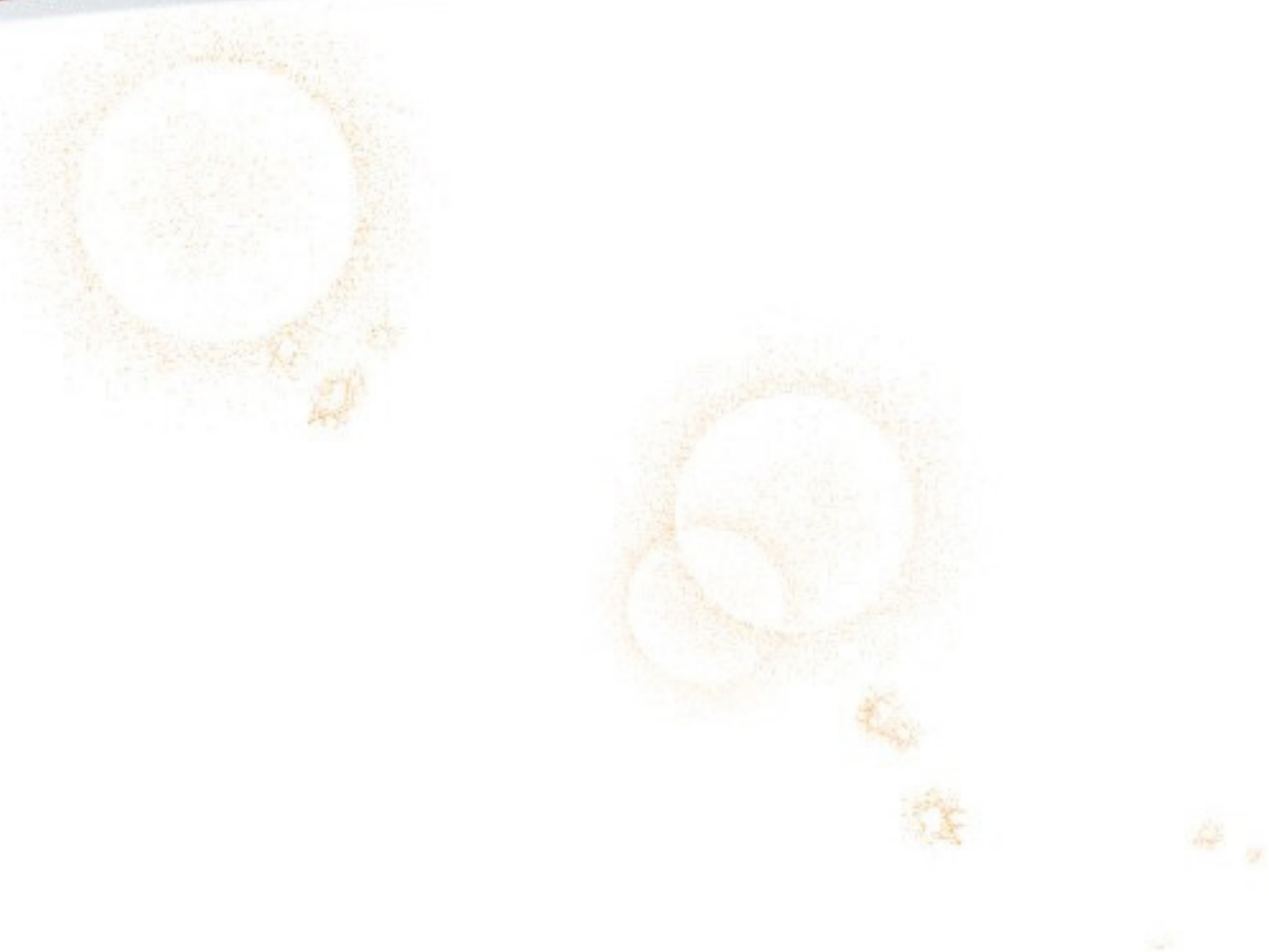
این چه حرفیه؟



**خوبی
همیشه بر بدی
پیروزه.**

**آدمای بد
آخرش تنبیه
میشن.**

**این نتیجه اخلاقی اون
داستان های پریانیه.**



لی یون وو ی ۶ ساله
همیشه آرزو میکرد یه
پایان خوب مثل اون داستانا
داشته باشه.



لى يون وو ى الان





فقط آرزو داره
این فرد زندگی شادی
داشته باشه.

و همینطور خود من.



اینقدر با همیشه
فرق کردی که نتونستم
جلو خنده مو بگیرم.





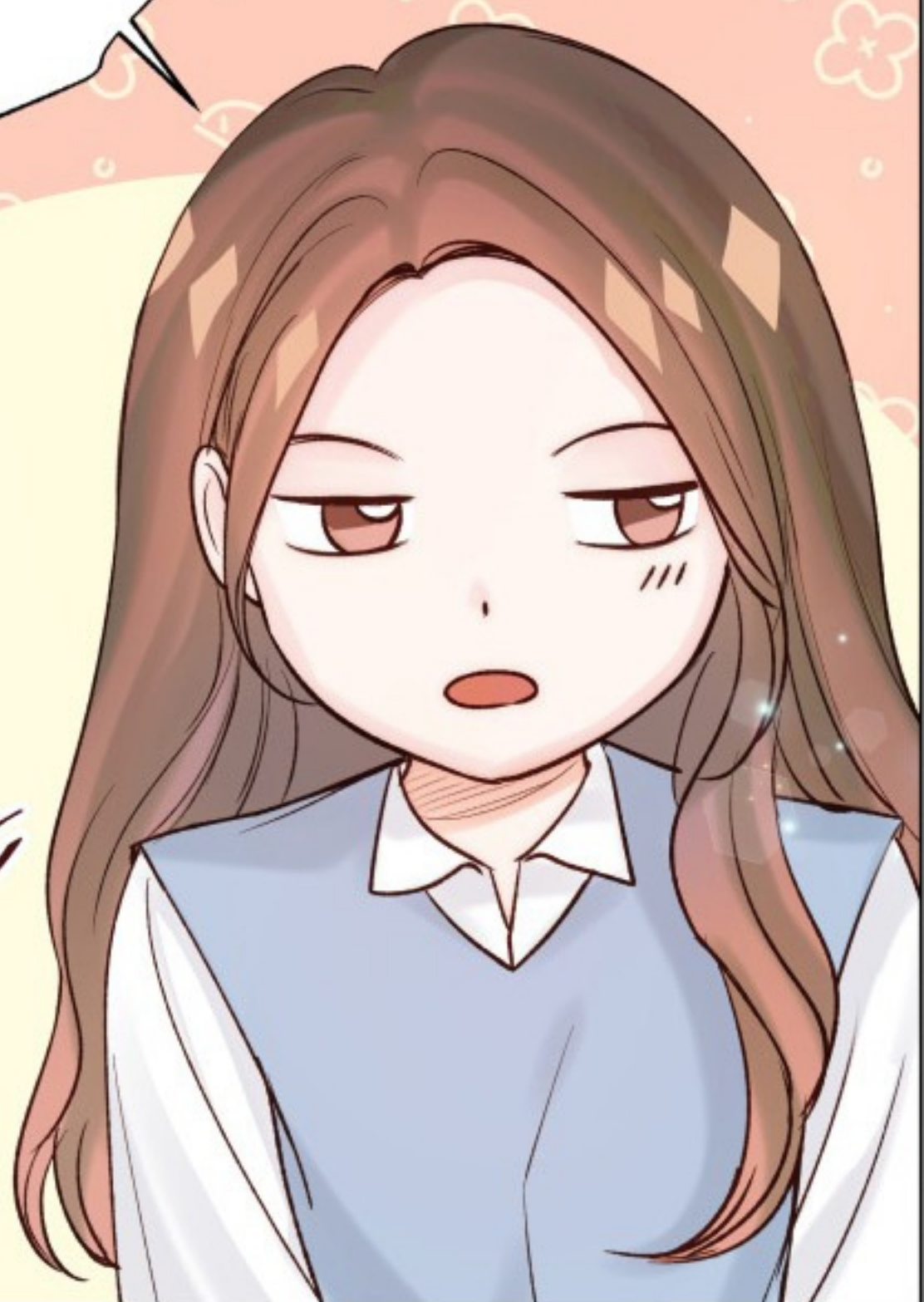
شیکم پیشعور!
الان وقت سروصدا کردن
بود؟! آپرومو په پاد
دادی که!

میخواهی
امشب شام بریم
بیرون؟



چی
دوست داری
بخوری؟

...سوپ گوشت
و چغندر.



باشه. بیا بریم.



چی؟
جدی میگی؟

ہا۔

ہا۔



بدو ديگه.
يا بریم.

모든 것 해피엔딩

각색 불사 그림 재림
원작 플라다



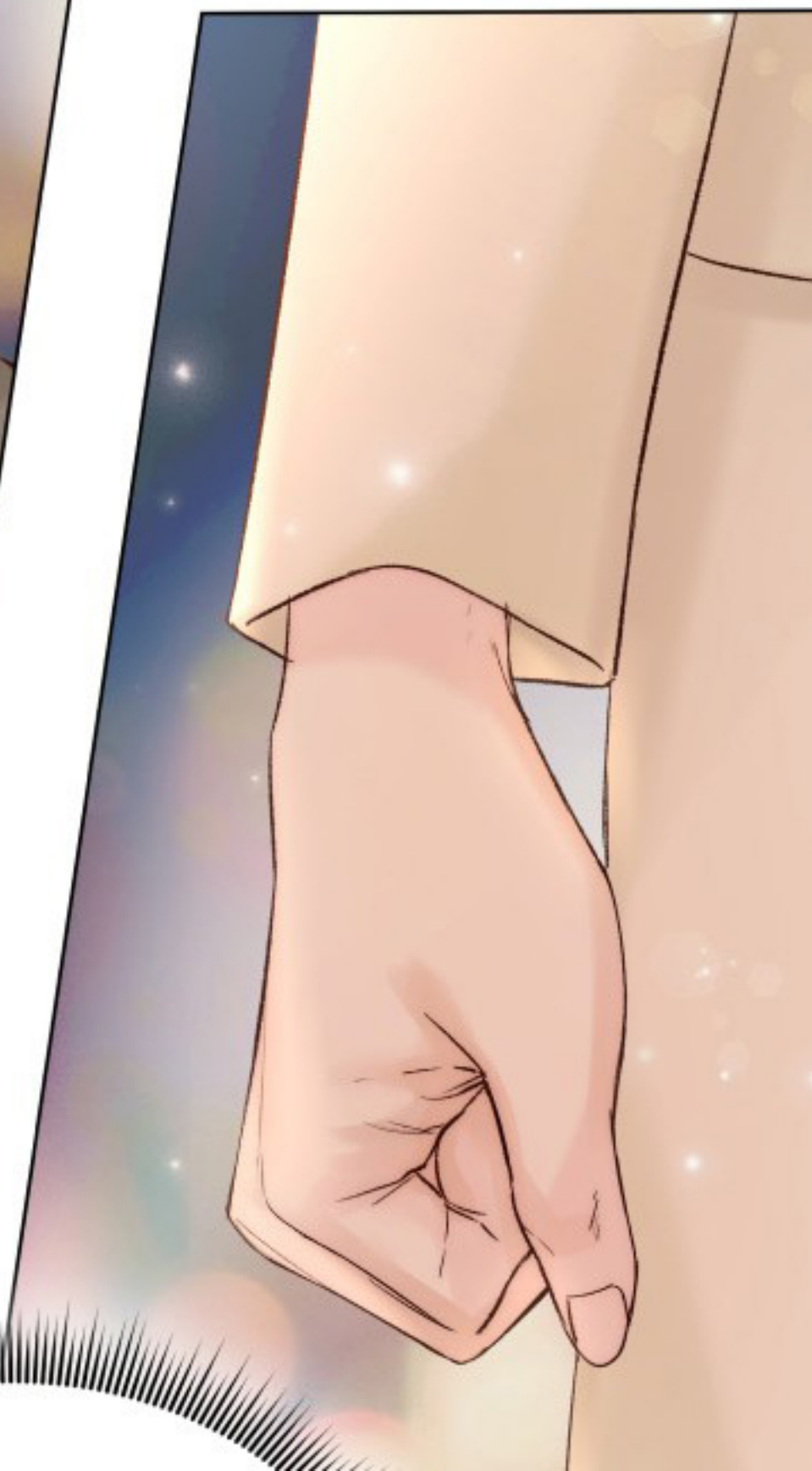


환이영





핑핑

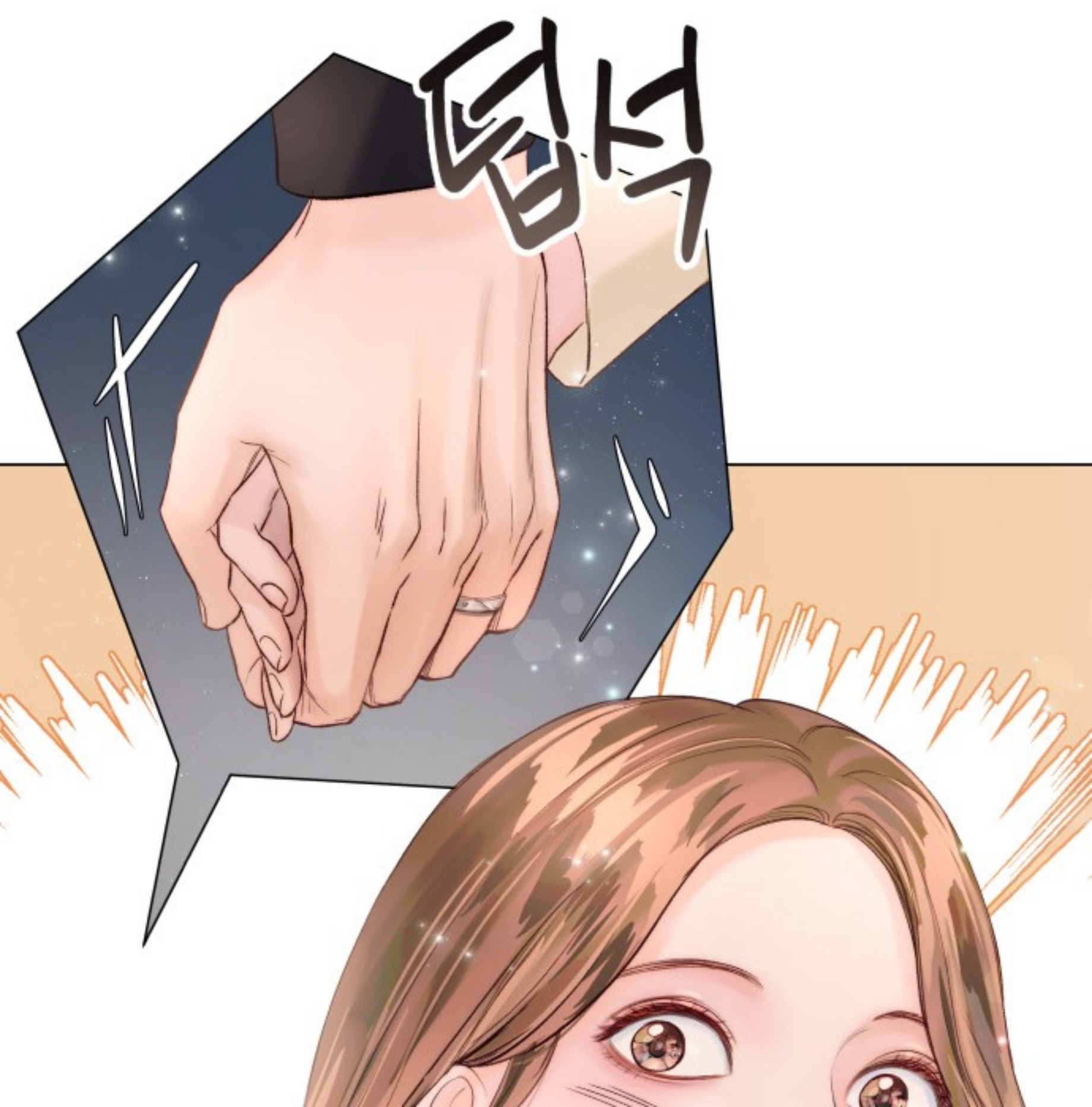


چند روزی به
این فکر میکردم چطور
دستشو بگیرم که
بی ادبی نباشه.

شوهر باملاحظه
مثل من کم پیدا
میشه.



وړا: بی عرضه صفت بهتریه از من بیړسی.
یه دست گرفتن هم استخاره داره؟



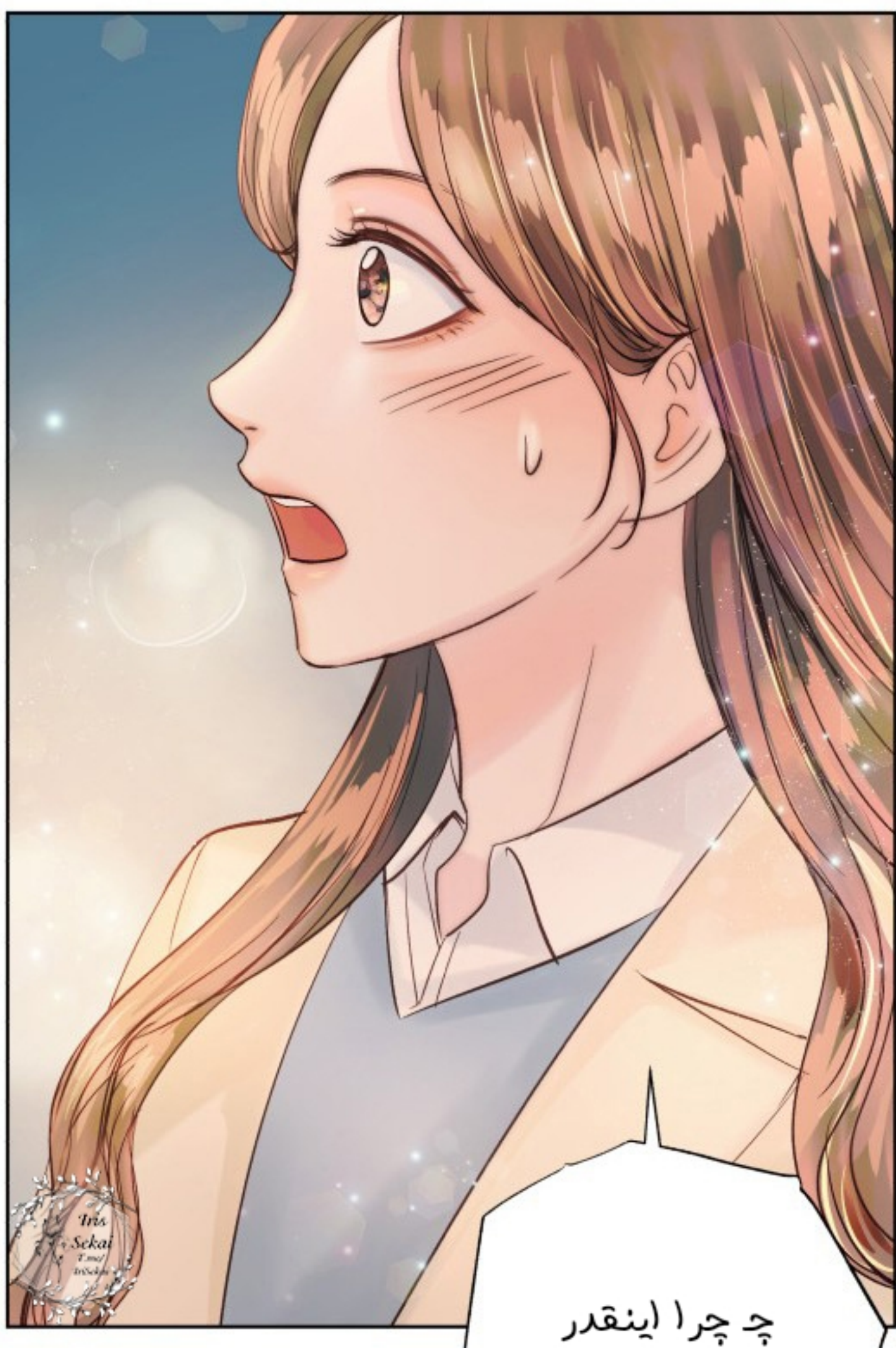




بنظر میومد
دستت داره یخ
میزنه.



هوا خیلی سرده؛
میخواستم یکم برات
گرمش کنم.



یهویی؟



کار شاخی که
نکردم. دستتو گرفتم.
شلوغش نکن.



میکنمش توی
جیبم. پس اینقدر
دستتو تگون نده.



آه
خوب...





چرا
داری اینجوری
میکنی؟

اینور قسمت
منه. اینقدر وول
نخور.



피카





وِرا: فقط منم حق میکنم اوضاع عجیب شده؟



چطور جرعت میکنی

چنین حرفی بزنی؟! چطور
یه مامور پرداخت نمیتونه یه
شماره زبرتی رو گیر بیاره؟



اون مردیکه
مگه به مغازه تون
نیومده بود؟

فانم، کارمندای ما
اسمشون رو شنیده ان
اما یادشون نمیاد...



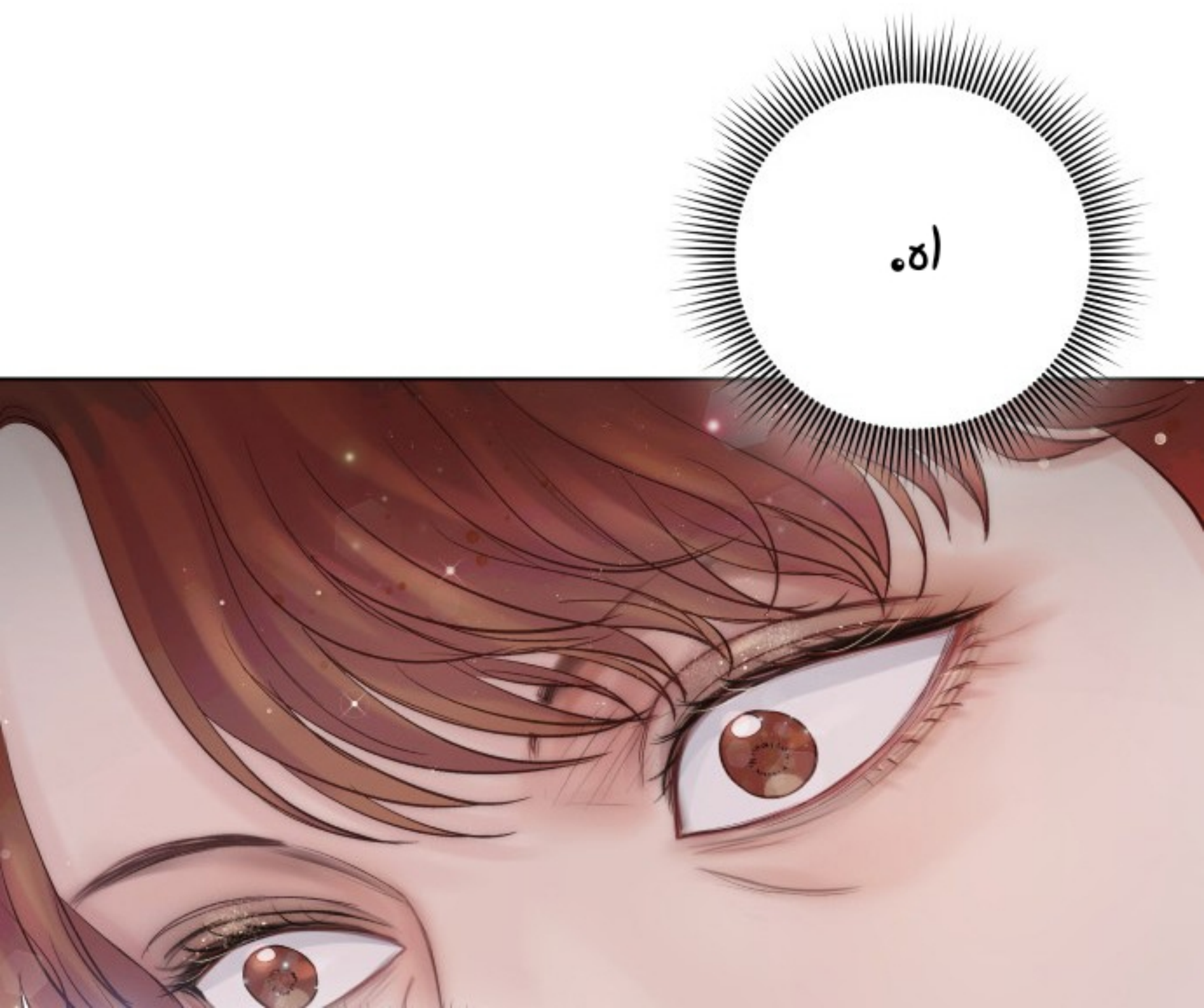


لعنتی!
جریان چیه؟!



اون مرتیکه
از کجا اومده؟





اگه اون یه
مشتری نبوده،
پس ممکنه که...



همینه.
اون دوتا قطعاً همو
میشناختن.

نکنه اون دوتا
با هم اومده بودن



و بعدشم برای
اینکه صدایش در
نیاد پهوئه آورده؟



وړا: ښا! گټم همه چی نقشه بډه.

حتما همه چیزو
کامل تماشا کرده.



بعدم
که گردنپندو
پرداشت



و از لی یون وو

محافظةت کرد.

پس
چریان اینه.

اها

حالا میفهمم
اوضاع از چه
قداره.

هاه!

پس اون
با شوهرش
نیومده بود.



بجاش با
یه مرد دیگه
قرار میزاره؟

دلم میخواد قیافه کانگ
سون جه رو بعد از فهمیدن
این قضیه ببینم.



원고 도움 수리 또바기
승연 아노마
은지

제작 **COPIN**





کانگ سون جه
آنلاین



ممنونم که وقت میزارید. 19:29

و داستان های من و همسرم رو دنبال میکنید. 19:30

اما اگه ببینم این داستان جایی کپی شده. 19:31

چه توی همین تلگرام چه جای دیگه ای. 19:31

منتظر عواقب خطرناکش باشید. 19:31



Message

